

گفت و گو با آیت الله دکتر محمد صادقی

□ نخستین پرسش این است که منظور از قوامیت در آیه «الرجال قوامون على النساء» چیست؟ و در جوامع کنونی که شرایط اجتماعی زن و مرد نسبت به گذشته تغییر کرده است، چگونه می توان پیام آیه و فرایندهای آن را در جامعه و روابط مرد و زن در خانواده جاری ساخت؟

□ استاد دکتر صادقی: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم...». «قوام» مبالغه «قائم» است و «قائم على الشيء» پاسدار آن چیز است. بنابراین معنای لغوی - معرفتی - قرآنی (الرجال قوامون على النساء) این است که مردان پاسداران زنانند. زیرا هم نیروی جسمانی مردان بیشتر است و هم توان مالی آنان فزون تر، از این رو قرآن برای بیان این معنی فرموده است: (بما فضل الله بعضهم على بعض) و نفرموده است: (بما فضلهم الله عليهم)، فضیلت مرد بر زن اصلاً اینجا مطرح نیست. از آیات دیگر استفاده می کنیم که همان طور که مردان نسبت به زنان وظایفی دارند، زنان نیز نسبت به مردان وظایفی دارند. در سوره بقره می فرماید: «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف». بلی پس از آن می فرماید: «و للرجال علیهنّ درجۀ»، ولی منظور از درجه در این آیه، فضیلت و شرافت نیست، بلکه منظور این است که مردان در این تعهد و پاسداری، اولویت و وظیفه بیشتری دارند. و این فقط در بعد مادی است و نظر به بنیه جسمانی و بنیه مالی دارد.

«بما فضل الله بعضهم على بعض» بیان کننده برتری و رجحانی متقابل و دویعدی است، توانهای برتری در مردان هست که در زنان نیست و نیز توانهای ویژه ای در زنان هست که در مردان کمتر دارند. نظیر این معنی را در آیه «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» می توان جست و جو کرد، زیرا هر کس - زن یا مرد - که عقل، علم، معرفت، عقیده، مال و حال بیشتری دارد بر آن کسی که کمتر دارد ولایت دارد. ولایت به معنای کمک کردن است. چون ولایت فاعلی داریم و ولایت مفعولی. ولایت فاعلی، والی است. ولایت مفعولی، مولی علیه است. ولایت فاعلی برای مسلمانی است که از نظر نیروی عقلی، علمی، مالی و قدرت بدنی توانمندتر است و ولایت مفعولی از آن کسی است که توان کمتری در این زمینه ها دارد و قاصر یا مقصر است.

بنابراین، این ولایت دو طرفه است. «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر». نمی گوید که مطلق مردان مؤمن بر مطلق زنان مؤمن ولایت دارند، بلکه این معنی را می رساند که مرد مؤمن بر مرد مؤمن، زن مؤمن بر زن مؤمن، مرد مؤمن بر زن مؤمن، زن مؤمن بر مرد مؤمن ولایت دارند. این فضیلت به معنای شرافت عندالله نیست بلکه به معنای توانمندی و رجحان در مرحله کارکرد و عمل است، هر کس قدرت بیشتری دارد، وظیفه پاسداری بیشتری نسبت به دیگری خواهد داشت؛ آن دیگری چه زن باشد یا مرد باشد، همسر و فرزند خودش باشد یا دیگری! اکنون این سؤال مطرح است که آیا مردان که قوامون على النساء هستند، زنان «قوامات» نیستند؟ در پاسخ باید گفت قائم بودن و قوام بودن حاصل و نتیجه و لازمه توانمندی و قدرت است؛ هرکس قدرتش بیشتر است پاسداری اش از دیگری بیشتر است. و از آنجا که معمولاً نیروی بدنی و مالی مردان زیاده از زنان است پاسداری آنان از زنان قوی تر است. زنان نیز به مقتضای آیه «فالصالحات

قانتات حافظات للغيب» پاسداری دارند نسبت به خودشان و هم نسبت به مردان، منتها هر که بامش بیش برفش بیشتر؛ پاسداری مردان نسبت به زنان قوی تر و بیشتر است، به دلیل آن که قدرت بیشتر دارند و به زنان باید نفقه بدهند.

بنابراین مردان به دلیل برتری در امور مالی و قدرت بدنی قوأم هستند و زنان بر خودشان و برآبرو و زندگی مردان قائم هستند، ولی مردان قوأم هستند، یعنی قیامشان و پاسداری شان بیشتر است.

□ آیا گستره «قوامیت» مردان برای زنان محدود به خانواده است یا شامل کل جامعه می شود؟
□ استاد دکتر صادقی: اولی نزدیک تر به حق است؛ برای اینکه کل مردان در قبال همه زنان وظیفه پاسداری ندارند. چه اینکه «بما أنفقوا من أموالهم» گواهی می دهد که مردان به کل زنان نفقه نمی دهند؛ پس نسبت به کل هم مسؤولیت ویژه ندارند و نسبت به کل «قوأم» نیستند. نتیجه اینکه واژه «الرجال» ناظر به شوهران است و «النساء» همسران شان. بلی این خود بحثی است که آیا کل مردان نسبت به کل زنان پاسداری دارند یا ندارند. این نفی و اثباتش مربوط است به بحثی دیگر و دلیلی دیگر. ولی این آیه مربوط به شوهران است، به دلیل آن که می فرماید: «و بما أنفقوا من أموالهم».

آنچه گفته شد در فضیلت مادی است و گرنه در فضیلت معنوی معیار «إِنَّ أكرمكم عندالله أتقیکم» است. هر که تقوای علمی اخلاقی و معرفتی بیشتری دارد، او اکرم است، زن باشد یا مرد، سیاه یا سفید. بلی فضیلت های دنیوی مانند قدرت عقلی، علمی، مالی و بدنی بیشتر، بار را سنگین تر می کند و سنگین تر بودن بار، دلیل بر فضیلت معنوی نیست.

□ آیا می توان آیه را دلیل بر برتری اندیشه و عقل نیز دانست.
□ استاد دکتر صادقی: آیه دو معیار را ذکر می کند: «بما فضل الله بعضهم علی بعض» و «و بما أنفقوا من أموالهم» چون یک معیار مادی است بنابراین فضیلت هم فضیلت مادی است، ذکر خاص بعد از عام است. پس عام نیز مربوط به جهات مادی است و همین جهات مادی موجب قوامیت شده است.

□ اینکه طلاق به اختیار مرد وانهاده شده است، آیا یک امتیاز برای مردان نخواهد بود؟
□ استاد دکتر صادقی: از آیه سوره بقره می شود این معنی را استفاده کرد «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف و للرجال علیهنّ درجۃ». این درجه فقط طلاق است که طلاق دهنده مرد است، که این طلاق گاهی واجب است و گاهی حرام است و گاهی رجحان دارد؛ در صورتی که استمرار زوجیت و همسری یک زن و مرد باعث پیدایش عسر و حرج در یکی از نوامیس خمس؛ ناموس اقتصادی، ناموس عقلی، عرضی، جانی و مالی... شود طلاق واجب است. هر چند خود زن و مرد به استمرار زوجیت راضی باشند. خداوند می فرماید: «ان ظلنا أن لایقیما حدود الله» چون نکاح امر شرعی است؛ این امر شرعی باید در زمینه و در شرایط شرعی انجام شود و استمرار یابد. بنابراین استمرار زناشویی باید بر اساس شرع باشد. هر جا که زن و مرد نمی خواهند یا نمی توانند قیود شرعی را رعایت کنند جدا شدن واجب است. و این کار به دست حاکم شرع است که علی رغم خواست آن دو طلاق می دهد.

اما این سؤال پیش می آید که چرا اصولاً قرآن طلاق را به دست مرد سپرده است؟ در پاسخ باید گفت که در موارد یاد شده، دلایلی وجود دارد:

۱. زن زودتر از مرد تحت تأثیر شرایط قرار می گیرد و سریع تر تصمیم به طلاق می گیرد.
۲. مرد پرداخت کننده مهریه است و چون مهریه و نفقه را می پردازد، در تصمیم گیری برای طلاق تأمل بیشتری خواهد داشت.

زن به جهت آن که گیرنده مهریه و نفقه است و تأثیر پذیرتر است به آستانه طلاق نزدیک تر است. ولی مرد در هر سه بعد از آستانه طلاق دورتر است. از این جهت: «الطلاق بید من أخذ بالساق» و لکن نه به عنوان استبداد. مرد نیز بی جهت نمی تواند طلاق بدهد، چون اصولاً عقد نکاح، عقد لازم است. در عقد لازم، هم ایجاباً و هم سلباً طرفینی است. همان طور که در عقد لازم، زن و مرد هر دو باید موافق باشند در انفصال و به هم خوردن آن نیز هر دو باید موافق باشند.

□ اگر مردی بدون رضایت زن، او را طلاق داد، آیا طلاق واقع می شود یا خیر؟

□ استاد دکتر صادقی: طبق ادله طلاق واقع می شود، اما این عمل حرام است. این طلاق حرام است؛ زیرا تخلف از لزوم عقد است، منتها تخلف از لزوم عقد در اموال موجب بطلان است، اما در طلاق - طبق ادله - موجب بطلان نیست، بنابراین بینابین است؛ اگر مرد بدون الزام شرعی و بدون حرج و عسر طلاق بدهد این طلاق حرام است، ولی باطل نیست.

□ اگر مرد به دلیلی قادر به انفاق نباشد و یا در جامعه ای زن و مرد ناگزیر باشند کار کنند تا بتوانند هزینه های زندگی مشترک را تأمین نمایند، در این صورت آیا باز هم مرد «قوام» خواهد بود؟

□ استاد دکتر صادقی: قوامیت در بعد مالی سقوط می کند، ولی در ابعاد دیگر باقی است. در بُعد قدرت بدنی، در بعد قدرت نگهداری و نگهداری از خانواده همچنان مسؤولیت متوجه مرد است، هر چند در بعد مالی ممکن است زن قوام بشود. بدین جهت تعبیر قرآن «بعضهم علی بعض» است و «بما فضلهم الله علیهن» نیست.

وانگهی در سوره بقره فرموده است: «و لهنّ مثل الذی علیهنّ». روایتی ذیل این آیه داریم که قابل قبول نیست. در آن روایت آمده است که زنی به پیغمبر اکرم (ص) عرض کرد که زن تا چه اندازه بر گردن مرد حق دارد؟ حضرت فرمود که: زن یک صدم مرد حق ندارد! این قابل قبول نیست، زیرا مخالف نص قرآن است «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف»؛ یعنی حقوق زن بر مرد مانند حقوق مرد بر زن است «و للرجال لهنّ درجه» که درجه طلاق است؛ آن هم طلاق با شرایط. بنابراین در زمینه های مختلف این قوامیت مختلف است؛ گاه کم می شود، گاه کمتر می شود، گاه زیاد می شود، اما با در نظر گرفتن نوع موارد و وضع اکثریت، به طور طبیعی مردان در این امور از قوامیت بیشتری برخوردارند. ولی این رجحان احیاناً از بین می رود، نظیرش در باب تعدد ازواج که در آیه دیگر می خوانیم: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و فرادی و ثلاث و رباع وإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة»

یادم می آید، برای آیت الله کاشانی (ره) چند سؤال از ایالت میشیگان آمریکا آمده بود؛ از جمله سؤالی که ایشان پاسخ آن را به من واگذار کردند، سؤال این بود که اگر در جامعه ای تعداد زنان و مردان برابر بودند، آیا باز هم تعدد زوجات مجاز است و می شود چهار زن گرفت؟ من جواب دادم قرآن فرموده: «وإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة». این لاتعدلوا که قید است متعلق آن ذکر نشده. مطلق است؛

یعنی هرگونه بی عدالتی که پیش آید تعدّد زوجات ممنوع است؛ بی عدالتی در حق مردان یا در حق زنان؛ ظلم به افراد یا به اجتماع، که ظلم به اجتماع مهم تر نیز هست، بلکه ما از اطلاق «فإن خفتم ألا تعدلوا فواحدة أو ما ملکت ایمانکم» می فهمیم که اگر نسبت به یک زن هم نتوانیم در این زمینه به عدالت رفتار کنیم «ما ملکت ایمانکم» هست که یا کنیز است یا عزوبت، آنچه که به دست دارید و می توانید به عدالت رفتار کنید و اگر کنیز هم نتواند بگیرد و نباشد باید عزوبت را انتخاب کنید. اگر روی آیات قرآن آن گونه که دلالت دارد تأمل کنیم در هیچ موردی دچار مشکل نخواهیم شد.

□ آیا می توان ادعا کرد که احکام قرآن در زمینه زنان، ناظر به نیازها و شرایط زمان نزول بوده است. و در سایر زمانها، متناسب با شرایط و مقتضیات باید قوانین دیگری را پذیرفت؟

□ استاد دکتر صادقی: معنای این سؤال این است که قرآن از نظر احکام خلود ندارد، و ما طبق ادله قرآنی - ادله درونی و برونی قرآنی و اسلامی - برای کل احکام عقلی و فرعی و اصلی قرآن معتقد به خلود و ابدیت هستیم. بنابراین اگر کسی بگوید قرآن ناظر به نیازهای زمان نزول بوده است، می گوییم آیا بعد از زمان نزول قرآن حاکم است یا نه؟ اگر حاکم نیست بر خلاف ابدیت و خلود قرآن است، و برخلاف این باور است که قرآن آخرین حکم الهی است، و اگر خلود دارد خلود به این معنی است که درست است قرآن در آن زمان، زمینه ها و ظرفیتهای موجود را در نظر گرفته است، ولی این منافاتی ندارد که زمینه و شرایط سایر زمانها را تا روز قیامت نیز در نظر گرفته باشد.

بلی برخی از احکام، خاص آن زمان بوده است؛ مانند احکام عبد و کنیز، چنان که بعضی از احکام قرآن هم مربوط به آینده است. بنابراین در قرآن مثلی از احکام وجود دارد؛ یک ضلع، احکام خاص آن زمان، چون موضوع آن فقط در آن زمان بوده است؛ بخش دوم مربوط به آینده که در آن زمان اصلاً نبوده و نمونه هایی از آن را خواهیم گفت، و بخش سوم، احکام شرعی تکلیفی که مربوط به همه زمانها می باشد؛ مثلاً از «أوفوا بالعقود» استفاده می کنیم که همه پیمانهای طرفینی که بر مبنای ایمان بسته شده باشد - به استناد آیه «یا ایها الذین آمنوا» - از نظر قرآن مورد امضاء است.

اکنون سؤال می کنیم آیا بیمه در آن زمان بوده یا نه، از «أوفوا بالعقود» می توان استفاده کرد؛ الف و لام «العقود» برای استغراق است و کلمه جمع است؛ همه پیمانها در طول زمان و عرض زمین، از زمان نزول این آیه تا قیامت، امضا شده هستند، این گونه نیست که همه احکام قرآن ویژه زمان نزول باشند، بلکه احکام محوری قرآن، خالد هستند. خلود و جاودانگی و ابدیت و جهان شمول بودن قرآن در طول زمان و مکان است، به این معنی که همه احکام تکلیفی ربّانی که مربوط به همه مکلفان است در قرآن بیان شده است.

□ آیه «واللاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ و اهجروهنّ فی المضاجع و اضربوهنّ» که زدن زن را تجویز کرده است برای برخی سؤال برانگیز است که آیا حکم به زدن زن در این آیه با کرامت زن سازگار است؟

□ استاد دکتر صادقی: باید گفت مع الأسف روی آیات درست دقت نشده است. اگر روی آیات درست دقت شود این شبهات رخ نمی دهد. برای توضیح باید نخست چند نکته را روشن ساخت: یک. قرآن درباره نشوز دو آیه دارد. یکی (وإن امرأة خافت من بعلها نشوزاً) و دیگر (واللاتی تخافون نشوزهنّ) که نشوز هم از طرف زن است و هم از طرف مرد.

دو. در امر به معروف و نهی از منکر، زن انسان نزدیک تر است تا زن همسایه یا دیگران (قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً...) اول خودتان، بعد طایفه نزدیک، بعد دیگران. سه. واژه تخافون در آیه «واللاتی تخافون نشوزهن» معمولاً غلط معنی شده است؛ به این گونه که برخی گمان کرده اند که اگر مرد ترسید که زن نشوز و نافرمانی پیدا کند می تواند به مضمون آیه عمل کند، درحالی که معنای آیه ترس از نشوز نیست، بلکه نشوزی است که بیم دهنده و خطرناک باشد؛ به تعبیر دیگر نشوز بر دو گونه است؛ نشوز گذرا و مقطعی که پیامدهای خطرناک ناموسی و اخلاقی و اجتماعی ندارد. این گونه نشوز قابل تحمل است و مورد و مصداق آیه نیست، بلکه باید آن را تحمل کرد، و به موعظه و نهی از منکر اکتفا کرد. نوع دوم نشوز، تخلف زن در زندگی زناشویی است که از نظر عقیدتی، اخلاقی، جنسی، ناموسی، مالی و اجتماعی مخیف و ویرانگر باشد که اگر زندگی ادامه یابد ویرانی به وجود آید. چنین نشوزی باید نهی از منکر شود، اینجا جای امر به معروف است نه سکوت.

در اینجا باید مراتب امر به معروف و نهی از منکر نیز رعایت شود. «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» نزدیک ترین حق، حق زن و شوهر است. پس باید زن را امر به معروف کرد. اولین مرحله امر به معروف موعظه کردن است که در سه مرحله باید انجام شود؛ اگر موعظه و نصیحت و تعلیم داده شد و زن از روی عناد توجه نکرد معلوم می شود که او تصمیم ویرانگری گرفته است؛ در اینجا می فرماید: «واهجروهن فی المضاجع» یعنی در خوابگاهی که می خوابید به او پشت کنید تا شخصیت او را خرد کنید، این همان نهی از منکر است که با موعظه آغاز می شود. «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن»، «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر...» که در نهی از باید ابتدا دعوت به خیر کرد، سپس اگر موعظه اثر نکرد چهره در هم کشید و اعراض کرد؛ این اعراض در اینجا چنین بیان شده: «واهجروهن فی المضاجع»، بدون آزاررسانی یا سخن گفتن با هم در بستر بخوابید، ولی پشت به او، این کار شخصیت او را خرد می کند تا از نشوز مخیف ویرانگر دست بردارد. اگر این روش نیز اثر نکرد «واضربوهن». مگر در باب امر به معروف و نهی از منکر، تنبیه بدنی در کار نیست، اگر کسی اصرار دارد کسی را بکشد باید او را ادب کرد و حتی با زدن هم شده او را بازداشت. در اینجا هم اگر اصرار دارد که منکری انجام دهد و موعظه و بی محلی اثر نکرد و فرض این است که چنین منکری ویرانگر زندگی است آیا نباید از آن جلوگیری کرد.

قرآن در چنین مرحله ای می گوید: «واضربوهن»، اما در روایت گفته شده «ضرباً غیرمبرح» یعنی زدنی که زخمی و کبود نکند. هر یک از مرحله اول یا دوم یا سوم اگر اثر کرد به همان مرحله اکتفا شود؛ اگر مرحله سوم نهی از منکر اثر کرد «فان أظعنکم فلاتبغوا علیهن سبیلاً» پس از آن مخاطب آیه عوض می شود؛ تا اینجا مخاطب آیه مردان بودند؛ که باید چنین کنند سپس چنان کنند، در زندگی بدون آن که کسی مطلع شود به طور خصوصی موعظه کنند و... اما اکنون اگر این نشوز و تخلف به اندازه ای ناهنجار و ویرانگر بود که هیچ یک از این مراحل سه گانه درونی (درون خانواده ای) اثر نکرد، روی خطاب عوض می شود و به مؤمنان دیگر خطاب می کند: «وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من أهله و حکماً من أهلها...» تا آنجا که امکان دارد نباید بگذارید از یکدیگر جدا شوند، ولی اگر می ترسید، «فابعثوا حکماً من أهله و حکماً من أهلها» و سپس مرحله بعدی طلاق است، یا

انطلاق، که اگر زن زناکار باشد و دست از زنا بردارد و این مراحل نیز اثر نکند بدون طلاق منفصل می شود؛ زیرا «الزانی لا ینکح الا زانیة أو مشرکة و الزانیة لا ینکحها إلا زان أو مشرک و حرّم ذلک علی المؤمنین»

این آیه (واضربوهنّ) را بعضی اشتباه معنی می کنند، در سفری که به آلمان برای معالجه رفته بودم، برخی از زنان از شخصی که نماینده یکی از مراجع در آلمان بود درباره آیه «واضربوهنّ» پرسیده بودند؛ ایشان گفته بود یعنی آنها را از خانه بیرون کنید و به سفر بروید، که من گفتم اینجا ضرب به معنای سفر نیست و قیاس با «إذا ضربتم فی الأرض» نمی شود.

اما اینکه زدن زن تحقیر او باشد باید توجه داشت که تحقیری که در پشت کردن است چه بسا از تحقیری که در زدن است کمتر نباشد. وانگهی در باب امر به معروف و نهی از منکر باید این مراحل طی شود؛ چه در محدوده زندگی زناشویی و چه در بیرون. اگر مردی یا زنی را که نشوز او مخیف است رها کنند و به حال خود بگذارند، همه اجتماع که نقطه آغاز آن خانواده است ناهنجار می شود. در نقطه آغاز باید نابهنجاری را از زندگی زناشویی برطرف کرد، با همین مراحل سه گانه.

□ آیا نشوز از سوی مرد نیز ممکن است تحقق یابد؟

□ استاد دکتر صادقی: بلی در آیه دیگری فرموده است: «وإن امرأة خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضاً فلا جناح علیهما أن یصلحا بینهما و الصلح خیر...» (نساء ۱۲۸) اگر زن در زندگی خانوادگی از سوی مرد نشوز یا اعراض یا تخلف در هر یک از نوامیس پنج گانه دید، در اینجا «فلا جناح علیهما أن یصلحا بینهما...» عبارت قبلی عوض شده و خطاب دیگر متوجه زن نیست، زیرا او قدرت آنچنانی ندارد که با مرد مقابله کند. اینکه فرموده «لا جناح» معنای آن این نیست که گناه ندارد، بلکه واجب است میان آن دو صلح دهند، مانند (لا جناح) در آیه «إنّ الصفا و المروة من شعائر الله فمن حجّ البيت أو اتمم فلا جناح علیه أن یتّوّف بهما...» که در آنجا هم طواف میان صفا و مروه واجب است، و اینکه گناه ندارد، به جهت آن است که چون بتها را روی این دو بلندی گذاشته بودند مسلمانان گمان می کردند سعی صفا و مروه گناه دارد، پس آیه گناه خیالی را نفی می کند. در اینجا نیز در جهت صلح بین زن و شوهر باید تلاش شود، دو حکم با هم کمک و جدّیت کنند که صلح دهند اگر اثر نکرد، نوبت به طلاق می رسد و گاه طلاق واجب نیز می شود.

□ آیا همین مراحل امر به معروف برای ادب کردن مردی که «نشوز» دارد، از سوی زن لازم است

اجرا شود؟

□ استاد دکتر صادقی: این سه مرحله یا از عهده زن خارج است یا در توان اوست؛ اگر می تواند باید انجام بدهد؛ راه اصلاح موعظه است؛ اول زن، مرد را موعظه کند، بعد مثلاً بگوییم در رختخواب به عنوان اعتراض رو از مرد برگرداند. در مرحله بعد - اگر می تواند - یک سیلی هم به مرد بزند و اگر نتوانست کمک بگیرد؛ چه اینکه انسان در انجام هر کار خیر وقتی به تنهایی نتواند آن را عملی سازد، باید کمک بگیرد. بنابراین زن و مرد در تخلف و نشوز یکسان هستند، اما همان گونه که گفته شد معمولاً زن توان کلی برای این کار ندارد، بنابراین آیه درباره مرد تصریح دارد و درباره زن اجمال دارد، که البته اجمال نیست، جمال است، زیرا با وضع زن مطابقت دارد....

□ برخی گفته اند در بیان احکام از سوی قرآن سیاست گام به گام اتخاذ شده است و قرآن در بیان احکامی که حقوق زن را به او باز می گرداند روند رو به رشد و سیر تحولی داشته است، و پیروی از قرآن نیز به این است که این روند همواره حفظ شود و این سیاست ادامه پیدا کند. به نظر حضرت عالی خط مشی قرآن در این زمینه چگونه است.

□ استاد دکتر صادقی: احکام قرآن چند گونه است؛ در برخی از احکام، سیاست گام به گام طی شده و در برخی احکام، سیاست یک گام از اول تا به آخر به صورت یکسان هست. معنای سیاست گام به گام نیز این نیست که وحیانی و غیروحیانی درهم آمیخته شود، بلکه فقط تا زمانی که پیامبر حیات داشت. پس از پیامبر نمی شود گامهایی فراتر و بر مبنای غیروحی برداشته شود، که این دلیل بر نقصان اسلام است. بلی در برخی احکام، سیاست گام به گام وحیانی در عرض ۲۳ سالی که پیامبر بود وجود دارد؛ نمونه های آن بسیار است، از جمله حرمت شراب که درباره آن پنج آیه در قرآن وجود دارد، و ۴۸ آیه در قرآن درباره حرمت اثم است، اثم هر چیزی است که عاقبت وخیم دارد. شراب مستی آور است و مستی وخیم ترین عاقبت را به دنبال دارد. از آغاز اسلام و بلکه از آغاز همه ادیان، مستی و نوشیدن شراب حرام بوده است، در آیات مکی و در آیات مدنی حرمت شراب مطرح است؛ منتها در آیات مدنی به صورت سیاست گام به گام این حرمت بالاتر رفته، ولی در آیات مکی در حد پایین تری است. مثلاً در سوره نحل آیه ۶۷ فرموده «و من ثمرات النخيل و الأعناب تتخذون منه سكرًا و رزقًا حسنًا» در این آیه فقط گفته است شما از خرما و انگور سکر می گیرید که مسکر است و نیز رزق حسن می گیرید. با بیان این جمله فقط همین اندازه می فهماند که سکر (مسکر) رزق حسن نیست، اما اینکه چه اندازه «سیء» است؛ اشاره نشده.

در آیه دیگری از سوره نساء می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلاة و أنتم سكارى» که گام دوم است. که حرکت مستی را بیشتر کرده تا آنجا که جلو بزرگ ترین واجبات (نماز) را می گیرد. این چنین حرامی، حرمت آن بسیار در حد بالاست. پله سوم در سوره بقره است: «یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر» قبل از این اثم بود؛ اکنون اثم کبیر شد. و سرانجام آیه بعدی در سوره مائده است: «إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان». همه این آیات در جهت بیان حرمت شراب مشترک اند و اختلاف در جهات افزونی است. ولی حرمت در همه تاریخ اسلام از آغاز تا آخر وحی ثابت است.

همچنین در ازدواج با زنان مشرک و زنان اهل کتاب نیز چنین سیاستی دیده می شود که همه اینها برای رعایت حال جامعه بوده است، یا در مسأله بردگی که اسلام با سیاست گام به گام آن را برداشت. کمال و خلود وحی خدا و ابدیت وحیانی قرآن در این است که بگوییم اگر سیاست گام به گام در بعضی احکام وجود داشته فقط در زمان وحی بوده است و پس از آن احکام عوض نمی شود، موضوعات عوض می شوند. مثلاً شرط و مشارطه (شرط بندی) مالی در همه جا حرام است، مگر در چهارچیز؛ تیراندازی، شنا، دویدن و... و در جهت تشویق نسبت به آن هم فرمود: «و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل» مصداق و ابزار ندارد این کارها در گذشته تیر و کمان بود ولی امروزه نمونه های نوپیدا دارد. بنابراین سیاست گام به گام را نه به طور کلی نفی می کنیم و نه به طور کلی اثبات می کنیم، بلکه سیاست گام به گام در چهارچوب وحی.

□ آیا پیامبر در بیان احکام الهی، صرفاً یک پیام آور است یا در آن احکام، متناسب با مقتضیات و فهم و نیاز و زبان مخاطبان تغییرهایی ایجاد می کند؟

□ استاد دکتر صادقی: آیات متعددی داریم که حکم فقط در اختیار خداست و به پیامبر هم محوّل نشده است. پیامبر حاکم نشده، بلکه پیام آور حکم است «واتل ما أوحی الیک من کتاب ربّک لامبدل لکلماته و لن تجد من دونه ملتحداً». هم «ملتحد» ربّانی غیر از «الله» نیست، هم «ملتحد» احکامی غیر از قرآن نیست. حتی پیغمبر با عقل خودش که فوق کل عقول است منهای وحی نمی تواند حکم کند؛ حکم فقط از آن خداست؛ پیغمبر فقط نامه رسان است؛ اگر نامه رسانی یک کلمه در نامه تغییر دهد، امانتدار به حساب نمی آید. سنت پیغمبر هم سنت و حیانی است. سنت، وحی عقلانی و وحی ربّانی است. همان طور که قرآن وحی ربّ است سنت هم وحی دوم است. منتها فرق بین این دو این است که قرآن، هم در لفظ هم در معنی وحی است، ولی سنت در معنی وحی است و در لفظ، وحی نیست. به هر حال قرآن اصل، و سنت فرع است. و روایت هیچ گاه ناسخ قرآن نیست. اگر صدها هزار روایت داشته باشیم که یک آیه از قرآن را نسخ کند، قابل قبول نیست.

□ آیا در اخصوص حکام و قوانینی که قرآن درباره زنان وضع کرده است، سیاست گام به گام رعایت شده یا نه و اگر هست دلیل آن چیست؟

□ استاد دکتر صادقی: باید گفت سیاست بیان تدریجی در بیان احکام مربوط به زنان رعایت شده است. اولاً ما سوره ای به نام رجال نداریم، ولی سوره النساء داریم، زیرا به زنان ظلم زیادی شده است، اسلام از مکه تا مدینه در همه احکام مربوط به زنان برای آنان احترام قائل شده و در حقوق، برابری بین مرد و زن قائل شده است، و احترامی که قرآن به زنان داشته در هیچ ملت و هیچ تاریخی از سوی هیچ آیین مترقی دیده نمی شود. امروزه می خواهند زنان را بر مردان مقدّم بدانند، و در عصر عرب جاهلی زنان را مانند حیوان می دانستند. قرآن، زن را نه حیوان می داند و نه مقدّم بر مردان. در شرف و فضیلت، زن و مرد مشمول این آیه هستند: «إِنَّ أکرَمکم عند الله أتقیکم»، و در بعد توان جسمی احکامی متناسب با وضعیت زن مقرر شده است.

بنابراین سیاست گام به گام و حیانی قرآن تا آخرین مرحله مدنی این است که حق زنان را آن چنان که حق و شایسته و عدالت است به آنها بدهد. در قرآن هیچ اشاره ای نداریم که زن، چون زن است مورد اهانت قرار گیرد و ضعیف شمرده شود، یا مرد، چون مرد است محترم و قوی دانسته شود، بلکه به عکس؛ فرموده: «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض» و بسیاری از آیه ها کلیت دارد مانند «یا ایها الذین آمنوا» که شامل مرد و زن است. و اینکه از لفظ مذکر استفاده شده به خاطر آن است که لفظ مذکر بر مذکر تنها و بر مجموع مذکر و مؤنث و بر خدا - که نه مذکر و نه مؤنث است - و بر ملائکه اطلاق می شود، ولی لغت مؤنث نه برای خدا و نه برای ملائکه و نه برای مرد و نه برای هر دو استعمال نمی شود.

□ برخی به دلیل همین واژگان مذکر و نیز به دلیل تفاوتی که در احکام زنان و مردان در قرآن دیده اند نتیجه گرفته اند که روح آموزه ها و احکام قرآن، مردانه است و جانب مردان را ترجیح داده است، آیا این برداشت درست است؟

□ استاد دکتر صادقی: ما با بررسی آیاتی که مخصوص مردان است و آیاتی که مخصوص زنان است و آیات مشترک، در می یابیم که روح کلی حاکم بر قرآن این است که احترام زن در بُعد زن بودن و در بُعد انسان بودن مانند احترام مرد است، بدون هیچ گونه فرقی. مثلاً صدیقه طاهره (سلام الله علیها) از ابراهیم (علیه السلام) مقدم است با اینکه بیش از ۱۸ سال نداشت، به دلیل آیه تطهیر و اذهاب رجس که طهارت در بعد ایجابی اهل بیت محمدی را که چهارده نفر هستند و از جمله زهرا (سلام الله علیها) را شامل می شود. همان گونه که پیامبر اسلام (ص) از ابراهیم (ع) معصوم تر است زهرا (س) هم معصوم تر و بالاتر است. زن بودن موجب منقصت نیست. در قرآن نام آسیه (و امرأه فرعون) جلوتر از نام مریم آمده است، زیرا می خواهد برساند که مادر پیغمبر بودن چندان مطرح نیست، بلکه معیار، عظمت شخصیت است.

□ حکمت نابرابری زن و مرد در ارث از نظر قرآن چیست؟

□ استاد دکتر صادقی: آقایان می گویند ارث زن، نصف مرد است و فقط از ساختمان، این برخلاف نص قرآن است. بلکه بعضی از موارد ارث زن کمتر از مرد است، بعضی موارد برابر است و بعضی موارد کمتر. دختر از پسر ارثش کمتر است در صورتی که دختر و پسر ابوینی باشند. اگر ابی باشند یا امی، برابرنند، طبق نص آیات ارث. اگر خواهر و برادر پدری باشند یا مادری باشند ارثشان برابر است. و لکن اگر ابوینی باشند ارث دختر نصف پسر است.

و همچنین مادر و پدر که از فرزند ارث می برند؛ در یک صورت مساوی می برند: «و لأبویه لکلّ واحد منهما السدس» پدر و مادر هر دو یک ششم می برند «ان کان له ولد فان لم یکن له ولد فلاّمه الثلث» مادر دو برابر می برد. پس زن بعضی وقتها دوبرابر، بعضی وقتها یکسان می برد و بعضی وقتها کمتر. زن از شوهر نصف می برد (یک هشتم یا یک چهارم) و شوهر از زن تمام می برد (یک چهارم یا یک دوم) این نصف بردن موضوع صحبت است که فتوی می دهند که این نصف را هم که می برد اگر یک همسر است نصف، و اگر دو همسر دارد کمتر است و سه تا کمتر است، و این نصف را فقط از ساختمان می برد. از سوی دیگر قبلاً در آغاز اسلام ساختمان کم بود، همه زمینها زراعتی بوده، بنابراین زن هیچ نمی برد.

جواب این است که اولاً ما ترک مرد همه را شامل می شود. زن از کل ما ترک مرد چه زمین، چه منقول، چه غیرمنقول ارث می برد. در این زمینه شش رأی داریم که دو سه رأی آن موافق با قرآن است و دو سه رأی آن مخالف با قرآن است.

بنابراین رأی صحیح قرآن این است که زن نصف مرد ارث می برد. حال سؤال این است که آیا زن ضعیف تر است از نظر مالی یا مرد؟ طبعاً زن ضعیف تر است، پس چرا مرد دوبرابر می برد و زن یک برابر؟ پاسخ این است که از نقطه نظر تأمین نفقه مرد نوعاً نفقه دهنده است؛ مهریه را مرد می دهد، پس مرد کلاً دهنده است؛ پیرمرد باشد یا پدر باشد یا شوهر باشد یا پسر باشد دهنده است. زن، همسر باشد یا دختر باشد یا مادر باشد گیرنده است. آیا حق دهنده بیشتر است یا حق گیرنده. و آن نصف را

هم که زن می گیرد نوعاً احتیاج ندارد، ولی مرد نوعاً دهنده است آن دو برابر را که می گیرد نوعاً احتیاج دارد.

اکنون سؤال دومی مطرح است و آن این است که اگر موردی پیدا شد استثنائاً که زن خیلی محتاج بود و مرد نیازمند نبود، یا زن خیلی محتاج بود ولی فرزندان محتاج نبودند چه باید کرد؟ پاسخ این است که این ثلثی که خداوند مقرر کرده برای جبران آن کمبودهایی است که نسبت به وارث وجود دارد، اگر انسان زنی دارد که این زن هیچ از خود ندارد؛ اگر مرد بمیرد از این خانه باید برود، مرد کل ثلثش را به این زن می دهد، علاوه بر آن یک چهارم. اصل قاعده عمومی دوبرابر بودن مرد است نسبت به زن، و در موارد خاص کمبودها با وصیت جبران می شود. بنابراین اسلام هرگز برای زن نقصان ایجاد نکرده بلکه رجحان ایجاد کرده است. اگر همه خصوصیات را در نظر بگیریم می بینیم هیچ نقطه نظر تاریکی نسبت به زن نداشته است.

□ در برخی از موارد، به دلایلی زن تأمین کننده هزینه زندگی خانواده است. در این گونه موارد چه تمهیدی اندیشیده شده است؟

□ استاد دکتر صادقی: ارث، دو بعد دارد؛ یکی بعد اصلی و یک بعد حاشیه ای و تبصره ای؛ در بعد اصلی، قانون کلی همان دوبرابر بودن مرد نسبت به زن است، و در بعد حاشیه ای متفاوت است. در هر جا که نیاز زن بیشتر باشد از ثلث تأمین خواهد شد و کارکرد و نقش ثلث همین تبصره بودن است. کمبودهایی که احياناً برای بعضی از ورثه ایجاد می شود با وصیت جبران می شود. که البته وصیت در جایی است که ماترک، گنجایش وصیت را داشته باشد. لذا فرموده است: «کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت ان ترک خیراً الوصیة...» و فرمود (ان ترک مالاً) اما در کلیت تاریخ اسلام و تاریخ بشر نوعاً مردها دهنده هستند چون بنیه مالی آنها بیشتر است و شرکت شان در اجتماعات محدود نیست، اما زنان به لحاظ عفاف و بارداری و خانه داری و دیگر شوون زنانگی شان بیشتر در خانه باید باشند و مردان بیشتر در بیرون خانه؛ حال اگر گروهی از این اصل تخلف کنند مانند اروپائیان، مطلب دیگری است؛ ما بر مبنای ضوابط اسلامی بحث می کنیم. بنابر ضوابط عالییه اسلام مرد نوعاً دهنده است، و اگر مرد فقیر باشد و زن دهنده، این استثنا خواهد بود.

□ در بسیاری از مکتبها و آیینها نسبت به زن ظالمانه عمل شده و نگاه شده است، آیا نگاه اسلام و قرآن به زن در سنجش با دیگر مکتبها چگونه ارزیابی می شود؟

□ استاد دکتر صادقی: با زن سه گونه برخورد شده است:

۱. برخورد های افراطی؛ ۲. برخوردهای تفریطی؛ ۳. برخورد منهای.

اسلام برخورد منهای افراط و تفریط دارد؛ زن را نه بالاتر از مرد قرار می دهد و نه پایین تر. بلی روایات جعلی نقل شده و فتاویی بر مبنای آنها داده شده است. مثلاً می گویند زن هرگز حق ندارد از خانه بیرون برود، مگر با اجازه شوهر. به چه دلیل؟ بلی حق ندارد بیرون برود؛ بیرون رفتنی که منافی با نوامیس زن باشد؛ اما کارهایی مانند نماز خواندن، مجلس رفتن و... یا واجب است؛ یا حرام است و یا جایز. اگر واجب است مرد جلو واجب را نمی تواند بگیرد، اگر جلسه معارف اسلامی است و هیچ گونه انحرافی در آن نیست، باید برود. چنان که اگر جلسه ای است که رفتن به آن گمراه کننده است

و از بعضی جهات حرام است، رفتن به آن جلسه یا مجلس، هم برای مرد حرام است و هم برای زن، و هر یک باید دیگری را از آن منع کند.

من کتابی نوشته ام با نام «غوص فی البحار» که ۱۸۰ کتاب از منابع شیعی و سنی را در آن نقد کرده ام. گاه در یک باب ده ها حدیث وارد شده و همه نادرست. مثلاً در باب مشارب (آشامیدنی ها) به عنوان نمونه، در وسائل الشیعه یک باب دارد که شامل ۵۰ حدیث است؛ در همه این احادیث راوی می گوید از امام سؤال کردیم اگر کسی به کسی که می داند شراب می سازد، انگور بفروشد، درست است یا نه؟ امام پاسخ می دهد بلی درست است. و حدیث موثق و صحیح است. در آخر سر یک حدیث ضعیف مرسل دارد که می فرماید: «لا، لقوله تعالی و لاتعاونوا علی الاثم و العدون». اکنون کدام را باید بپذیریم، یا مثلاً در بحار الانوار در باب «رد شمس» بیست حدیث دارد که کلاً نادرست است. می گوید برای علی (ع) رد شمس شد، و علت آورده شده که چون او در زمین شوره زار بود و نماز خواندن در آنجا پسندیده نبود و علی (ع) در وقت عصر آنجا بود، نماز عصر را نخوانده بود! مگر در زمین شوره زار نماز خواندن حرام است؟ این خلاف منطوق است. وانگهی اگر علی (ع) نماز نخوانده مقصر بود یا قاصر؟ ما حتی صلوٰۃ الغرقی داریم، پس نماز در هیچ شرایطی نباید قضا شود. اگر بر اساس این احادیث، علی (ع) عمداً نماز نخوانده باشد شایسته تکریم است؟ آیا مگر خورشید می تواند برگردد، آیا اگر به فرض محال خورشید برگشت مگر زمان نیز بر می گردد؟ در آن صورت علی (ع) هم باید نماز ادا بخواند و هم قضا. علاوه بر اینکه با برگشتن خورشید، سه نماز دیگر در طلوع و غروب و میانه آن واجب است. که ما در آن کتاب ده اشکال بر این موضوع کرده ایم. به سلیمان (ع) هم نسبت می دهند که فرمود: «ردّوها علی» که این ضمیر «ها» به اسبان بر می گردد نه به خورشید. و برای احادیثی که جعل می شود سند هم می سازند و گاهی سندهای صحیح و محکم.

□ آیا معیار در پذیرش و بررسی این گونه سندها چیست؟

□ استاد دکتر صادقی: راه آن عرضه بر کتاب الله است. نیاز به رجال هم بسیار کم پیدا می شود؛ زیرا یک حدیث، یا موافق با قرآن است یا مخالف با قرآن؛ اگر موافق باشد می پذیریم؛ ازهر که می خواهد باشد، و اگر مخالف است از سلمان هم نمی پذیریم. اگر نه مخالف است و نه موافق، باید گفت «لاتقف مالیس لک به علم».

□ در برخی از متون یا مکتبها از زن با تعبیر «جنس دوم» یاد می شود، آیا می توان گفت از نگاه

قرآن نیز زن به دلیل ضعف در برخی از جوانب و یا تأخر در آفرینش جنس دوم به حساب می آید؟

□ استاد دکتر صادقی: در قرآن کریم نسبت به حوا فرموده است «و خلق منها زوجها» ولی این

دلیل بر افضلیت مرد نیست. پیامبر اکرم از ماده اولیه آفریده شد، ولی آن ماده اولیه برتر از پیامبر نیست. در آیه ۷ سوره می فرماید: «و کان عرشه علی الماء» که این «ماء» ماده اولیه آفرینش است و همه ارواح از آن خلق شده اند. اکنون آیا ماده مهم تر است یا ارواح؟ همچنین پیامبر ما آخرین پیامبر است ولی بالاتر از همه پیامبران پیش از خود است. پس اولیت و آخریت زمانی مطرح نیست، و اینکه زن از مرد آفریده شده دلیل بر افضل بودن مرد نیست.

□ دلیل آن که همه نعمتهای بهشتی که از قرآن یاد شده برای مردان است چیست؟

□ استاد دکتر صادقی: این گونه نیست؛ در قرآن می فرماید: «و لهم فيها أرواح مطهرة» که سخن درباره همه اهل بهشت است و ضمیر «هم» هم به زنان و هم به مردان بر می گردد. چنان که گفته شد، ضمیرهای مذکر سه گونه استعمال دارد؛ مذکر و مؤنث با هم، نه مذکر و نه مؤنث مانند «هو» درباره خداوند، و مذکر تنها درباره مرد.

همچنین در قرآن نیازهای زنان ذکر شده و در سوره نساء به ویژه بیشتر درباره زنان سخن گفته است. ولی خطاب، گاهی به خصوص زن است و گاهی به خصوص مرد و زمانی به هر دو. وقتی تکلیف مشترک باشد خطاب به هر دو است، گاه خطاب به خصوص مرد است، مانند: «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ...» گاهی به مرد سفارش زن را می کند؛ اگر مخاطب مرد است نسبت به خود او و زن است، پس در احترام خطابی قرآن و خطاب قرآن، تفرقی نیست و مخاطب بودن مطرح نیست.

□ چرا قرآن در همه جا با مرد سخن می گوید و هرگز زن را مورد خطاب قرار نداده است، جز در یک مورد که همسران پیامبر «نساء النبی» مخاطب هستند.

□ استاد دکتر صادقی: مخاطب بودن مهم نیست، شیطان هم در قرآن مخاطب است، اینکه خطاب به مردان بیشتر کرده از باب اهمیت بیشتر مردان نیست، بلکه چون نیروی آنان بیشتر است و این نیروی بیشتر قوامیت می آورد خطاب را متوجه او کرده، و به مناسبت موقعیت و اهمیت و حکم و وظیفه ای که دارد خطاب بر دوش اوست. ولی در تکلیف و بیان همه یکسان هستند «و لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف». و آنچه به صورت غیابی آمده برای هر دو می باشد.

□ چرا همسران بهشتی به تعداد فراوان، تنها برای مرد است و زن از این نعمت محروم شده است.

□ استاد دکتر صادقی: زیرا اولاً اصولاً اشتهای مرد نسبت به زن بیشتر است، و ثانیاً «و لهم فيها أزواج مطهرة» هم مرد و هم زن را شامل می شود. مگر اینکه این گونه سؤال شود: چرا مرد می تواند در بهشت ازواج مطهره داشته باشد، ولی زن یک زوج دارد. این سؤال، چند جواب دارد؛ یک: در هیچ جا از قرآن نصی نداریم که زن، نمی تواند پس از شوهری شوهر دیگر داشته باشد، وانگهی این زنان که قاصرات الطرف هستند مخصوص مردان اند. ولی از نظر دنیوی مرد نسبت به تعدد ازواج رغبت زیاد دارد نه زن. زن هر چه باشد اگر نیازی مادی و نیازهای دیگرش تأمین شود و مرد او صددرصد مطابق میل او باشد هرگز تمنای ازدواج با مرد دیگری را ندارد، ولی مرد این گونه نیست. بنابراین اگر زنی بخواهد در بهشت چند شوهر همسان داشته باشد می تواند، ولی نمی خواهد. مثل اینکه در انجیل برنابا آمده که در بهشت حسد نیست. آنجا همه واقعیتها روشن است. مثال می زند: اگر بچه دوساله ای چشمش به لباس مرد بزرگسالی افتاد آیا حسد می برد؟ هرگز! زیرا می داند آن لباس برای او مناسب نیست، بنابراین اگر واقعیت و حکمت و مصلحت صددرصد جلوه کند دیگر حسدی نیست. بنابراین در بهشت جای حسد نیست و کسی که در مقام پایین قرار دارد نسبت به کسی که مقام بالاتر دارد، حسد نمی ورزد، و آن که بالاتر است تکبر نمی کند، «فیهما ما تشتهیه الانفس»، تکلیفها بدون تکلف است.

□ آیا می توان گفت در بهشت اصولاً لذت جسمانی در کار نیست و همه لذتها روحانی است.

□ استاد دکتر صادقی: در آنجا لذت بالاتر است و جنت جسمانی و روحانی هست. «و جنة الجنتين دان» روایتی هست که در آن می پرسد آیا در بهشت لذت جسمانی هم هست؛ امام می فرماید: چرا نباشد؟ اگر دو نفر در کاری شریک هستند چگونه یکی را محروم کنند؛ روح و عقل و بدن، همه شریک هستند و هر کدام جزا دارند، جزای روحانی، جزای بدنی و جزای عقلانی.

□ با تشکر فراوان از اینکه در این گفت و گو شرکت فرمودید و به پرسشهای ما پاسخ گفتید.

